

پارادایم‌های مؤثر بر تاریخ‌نگاری دوران معاصر ایران



کتاب ماه: بسم‌الله الرحمن الرحیم. برای اینکه بحث دارای چارچوبی مورد اجماع و توافق همه‌ی دوستان باشد و برای ورود به بحث و مقدمه‌ی آن، در بحث امروز، ابتدا با مشارکت حاضران، تعاریفی مختصر و کلی از پارادایم و انواع آن ارائه خواهیم داد و سپس وارد بحث پارادایم‌های مسلط در تاریخ‌نگاری ایرانی خواهیم شد. می‌توان در تاریخ‌نگاری ایران از پارادایم و نحله نام برد که به نظر من پارادایم درست‌تر است.

مدخل بحث را از این شروع خواهیم کرد که آیا تفاوت و تمایز تاریخ‌نگاری جدید و متجدد با تاریخ‌نگاری سنتی، همانند تفاوت هیأت کوپرنیکوسی در برابر هیأت بطلمیوسی است؟ یعنی واقعاً در هندسه‌ی معرفتی چنین تمایزی بین این دو هست؟ و چنین تغییری در آن‌ها ایجاد شده است؟ دومین بحث ما تاریخ‌نگاری معاصر ایران خواهد بود. که شامل دو مبحث تاریخ‌نگاری آکادمیک و تاریخ‌نگاری خارج از فضای آکادمیک می‌شود و این بحث سبب ورود ما به بحث سوم یعنی پارادایم یا پارادایم‌های مسلط در تاریخ‌نگاری امروز ما خواهد شد. به

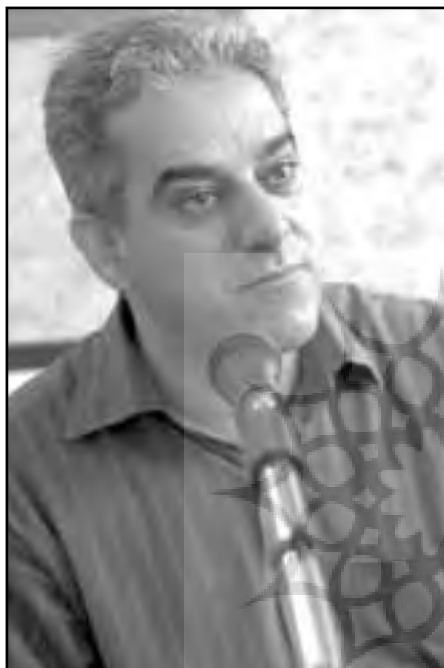
در گفت‌وگو با:

♦ دکتر داریوش رحمانیان؛
استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

♦ دکتر حسن حضرتی؛
استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

♦ دکتر علیرضا ملائی توانی؛
استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه

تغییر نگاه انسان به تاریخ خود، یکی از شاخصه‌های اصلی مدرنیته و یکی از مسائل اساسی برای فهم مدرنیته است



طور مثال در تاریخ‌نگاری امروزی ایران؛ نگاه‌های باستان‌گرایانه، تئوری توطئه، سستیز طبقاتی و... موجود است. اگر فرصتی باقی باشد بحثی نیز در فضا‌های جدیدی که بر تاریخ‌نگاری امروز ما تأثیر می‌گذارد، خواهیم داشت که من نام آن را آنارشسیسم معرفتی می‌گذارم. در پایان نیز جمع‌بندی و چگونگی رسیدن به یک نگاه علمی به تاریخ خواهیم داشت.

از دکتر رحمانیان خواهش می‌کنیم بحث را آغاز کنند. آیا واقعاً تفاوت و تمایز معرفت‌شناسی تاریخی یا معرفت تاریخی در دوره‌ی جدید با تاریخ‌نگاری دوران قبل همانند همان تغییری است که هیأت کوپرنیکی با هیأت بطلمیوسی دارد؟

دکتر رحمانیان: بسم‌الله الرحمن الرحیم. من معتقدم که پاسخ پرسش شما مثبت است. نگاه به تاریخ در عصر جدید، از بیخ و بن، با دوران مدرن، یعنی پیشامدرن تفاوت پیدا کرده است. اما این که این تفاوت را چگونه می‌توان توضیح داد و شاخصه‌های آن چیست، بحثی تفصیلی نیاز دارد که در بخش‌های بعدی بحث می‌توان به وجوهی از آن اشاره کرد. اما به طور اجمالی عرض کنم که یکی از شاخصه‌های تجدد، همین نگرش جدید به تاریخ است. در واقع، تغییر نگاه انسان به تاریخ خود، یکی از شاخصه‌های اصلی مدرنیته و یکی از مسائل اساسی برای فهم مدرنیته است. اما پیامدها و محصولات این چرخش دیدگاه نیز بسیار وسیع بوده است، به طور مثال اندیشه‌ی ترقی پدید آمده است که برخی آن را مانند ظهور یک مذهب جدید دانسته‌اند. گویی آیین جدیدی آمده است و گروهی به آن باور آورده‌اند و آیین قدیم را ترک کرده‌اند. اندیشه‌ی ترقی، خود در قرن بیستم دچار چالش‌هایی شده است و مکاتب، نحله‌ها و اشخاص گوناگون درباره‌ی این مفهوم نظریاتی دارند. مانند مکتب فرانکفورت یا فوکو و پوپر و...

اشاره‌ای به پرسش شما داشته باشم، اصطلاح پارادایم بسیار مهم است. چون شما به هیأت بطلمیوس و کوپرنیک اشاره کردید، من هم اشاره‌ای کوتاه می‌کنم. پارادایم از اصطلاحاتی است که با انتشار کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» اثر **توماس کوهن** (Thomas Samuel Kuhn) رواج پیدا کرد. اما این که پارادایم و تعریف آن و نیز شاخصه‌ها و معنای عام و خاص آن چیست، خود قابل بحث است. برخی می‌گویند کوهن خود این اصطلاح را در معانی مختلف به کار برده است و این یکی از ضعف‌های اوست ولی ما فعلاً در مورد ضعف و قوت تعبیرات کوهن بحث نمی‌کنیم. منظور کوهن از به کار بردن مفهوم انقلاب درباره‌ی علم، گسست‌هایی است که در تاریخ علم روی می‌دهد و

موجب چرخشی در چارچوب‌های ذهنی علما و علوم می‌شود. یعنی در برابر الگو و پارادایم مسلط، امور خلاف‌آمد عادت‌ی پدید می‌آید، آن پارادایم قدیم را که نمی‌تواند پاسخگوی وضع فعلی باشد، دچار بحران می‌کند، عده‌ای ناراضی و شکاک خواهند شد، آزمایش‌ها و مشاهدات جدید صورت می‌گیرد و از میان پارادایم‌های موجود یکی پیروز و مسلط می‌شود. در مورد علم همه توافقی داریم که این انقلابات رخ داده است. مثلاً کوپرنیک هیأت بطلمیوسی را کاملاً برانداخته و گسستی در معرفت بشر نسبت به جهان هستی ایجاد کرده است. پس از او کپلر با نظریه مدار و بیضوی بودن آن تصحیحی در این معرفت انجام داد. می‌توان گفت این پارادایم (نظریه بیضوی بودن مدار) در مقابل کار عام کوپرنیک، یک پارادایم خاص است. بعدها نیوتون تغییرات دیگری ایجاد می‌کند. در علوم دیگر مانند زیست‌شناسی، داروین ظهور کرد و مسأله‌ی تکامل انواع مطرح شد که باور ثابت بودن انواع را از بین برد و انقلابی ایجاد کرد که همه‌ی باورهای گذشته و روش‌های تحقیق علم زیست‌شناسی را تغییر داد. همچنین نظریه نسبیت انیشتین و الخ... اکنون فیزیک کوانتوم همین نقش را دارد. در مورد تاریخ آیا چنین اتفاقی افتاده است؟ در قرن نوزدهم چندین نفر با اسم کوپرنیک و نیوتن

**انسان متجدد به همان میزانی که طبیعت را کشف می‌کند، خود را
نیز کشف می‌کند که به تاریخ می‌رسد. به زبان فنی‌تر، گاه آگاهی
نسبت به سوژه است و گاه آگاهی به اوبژه. با آگاهی به اوبژه
است که تاریخ متولد می‌شود**

دارد مارکس با کشف چیزی به نام شیوه‌ی تولید و بنیادی بودن آن در تغییرات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و ... اولین کاشف قاره‌ای به نام تاریخ است. به این ترتیب، به مارکس در تاریخ نقشی مانند کریستف کلمب می‌دهند. شاید این امر ادامه‌ی همان پدیده‌ای است که در عصر روشنگری ظهور یافته بود. در عصر روشنگری، این اصل پذیرفته شده بود که وحدتی میان تاریخ و طبیعت وجود دارد، از این نظر که هر دو منظمند. نظم طبیعت باعث می‌شود که به صورت روش‌مند درباره‌ی آن تحقیق کنیم، دریافت‌هایمان را در مورد آن به صورت قاعده‌مند انتقال دهیم و تسلط بر طبیعت و رهایی از جبر طبیعت را به عنوان یک دستاورد بزرگ به بشر هدیه کنیم. همین امر در مورد تاریخ هم صادق است. تاریخ عقلانی، قانون‌مند و منظم است. به طور مثال، ولتر این امر را در کتاب معروف خود تحت عنوان: درباره‌ی آداب و روحیات ملل، می‌آورد. کشفیاتی که در علوم طبیعی رخ داد و سبب موفقیت‌های بزرگی در این علوم شد، به‌ویژه پس از نیوتن، باعث شد بسیاری چنین نتیجه بگیرند که می‌توان در علوم انسانی نیز همین انقلابات را پدید آورد. سن سیمون و شاگرد وی **اگوست کنت**، که فلسفه‌ی تحقیقی و پوزیتیویستی و نیز جامعه‌شناسی را، اگر از زمینه‌های آن چشم‌پوشی کنیم، پایه‌گذاری کرده است، تعبیری مانند فیزیک اجتماعی، ریاضیات اجتماعی، مهندسی اجتماعی و ... را به کار می‌برد. اولین نامی که اگوست کنت بر علم جامعه‌شناسی گذاشت، فیزیک اجتماعی بود. چرا که معتقد بود می‌تواند علم شناخت انسان و جامعه انسان را دگرگون کند. اگوست کنت جامعه را به دو بخش استاتیک و دینامیک تقسیم می‌کند. برای این که اهمیت اگوست کنت در علم تاریخ مشخص شود، همین بس که وی برای شاگردانش کتاب‌خانه‌ای ترتیب داده بود. در این کتاب‌خانه ۶۰ عنوان کتاب از علوم دیگر و ۶۰ عنوان کتاب تاریخ وجود داشت. وی از اولین کسانی است که به تاریخ‌نگاری زمان خود به شدت اعتراض می‌کند و معتقد است که تاریخ‌نگاری سیاسی فقط بخشی بسیار کوچک و ضعیف از تاریخ است.

کتاب ماه: اگر در یک جمله این بحث را خلاصه کنیم، می‌توان گفت انسان متجدد به همان میزانی که طبیعت را کشف می‌کند، خود را نیز کشف می‌کند که به تاریخ می‌رسد. به زبان فنی‌تر، گاه آگاهی نسبت به سوژه است و گاه آگاهی به اوبژه. با آگاهی به اوبژه است که تاریخ متولد می‌شود. حال با این تبیین از دکتر حضرتی خواهش می‌کنیم در مورد تاریخ‌نگاری اسلامی در گذشته و حال، توضیحاتی بفرمایند.



سعی کردند تغییراتی در روش‌های علم تاریخ پدید آورند و اظهار کردند که می‌خواهند انقلابی کوپرنیکوسی یا نیوتنی در علم تاریخ ایجاد کنند. گویی رقابتی در این عرصه صورت می‌گرفت و هرکسی مایل بود در این علم انقلابی ایجاد کند و به زبان امروز، پارادایم جدیدی بیافریند و پارادایم قدیم را براندازد. به عنوان نمونه، **کنت گوینو** در مقدمه‌ی کتاب معروف خود به نام: ملاحظاتی در باب نابرابری نژادهای بشر، که بین سال‌های ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۶ در ۴ مجلد منتشر شد، همین ادعا را دارد و خود را کوپرنیک تاریخ می‌نامد و مدعی است که نورافکنی به دست مورخان داده است که به زوایای تاریک تاریخ که قبلاً نمی‌فهمیدند و یا بد می‌فهمیدند، بتابانانند و آن را به روشنی ببینند. و آن نورافکن، نژاد است (racism). پس از این، پارادایم نژادگرایی در تاریخ پدید می‌آید. یا **مارکس** که ادعا می‌کند با فلسفه‌ی دیالکتیک خود، به جامعه و تاریخ بشر علمی می‌نگرد. وی این انتقاد را بر **هگل** وارد می‌کند که گرچه وی دیالکتیک را به درستی مطرح کرده است، اما این هرم را بر رأس آن نشانداده است و من این هرم را بر قاعده آن خواهم نشانده، در همین جاست که نظریه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک را مطرح می‌کند. پیروان مارکس نیز چنین عقیده‌ای دارند. به طور مثال، **لویی آلتوسر** عقیده

تاریخ‌نگاری ایران اسلامی هم در واقع ادامه‌ی همان راه طبری است. تقریباً کتاب تاریخ طبری که در قرن چهارم هـ ق نوشته شده است و جامع‌التواریخ خواجه رشید، که در قرن هشتم نوشته شده، از زاویه‌ی بحث ما هیچ تفاوتی با هم ندارند

این امر در عنوان کتاب طبری نیز نمود دارد؛ تاریخ الرسل و الملوك. به نظر من این دیدگاه از یک تفکر نشأت می‌گیرد و می‌تواند دو علت اصلی داشته باشد. یکی این که طبری اساساً قائل به تقدس قدرت است و قدرت در نگاه طبری اشعری مسلک، نمودی از قدرت خداوندی است. بنابراین کسی که قدرت را در اختیار دارد، جایگاهی معنوی مانند پیامبران دارد. حتی ما در تاریخ اندیشه‌ی اهل سنت، دوره‌هایی داریم که مقام معنوی سلطان بالاتر از مقام معنوی نبی قرار گرفته است. نمونه‌ی بارز آن تلاشی است که حجاج بن یوسف ثقفی برای گرفتن طومار از علمای وقت می‌کند، مبنی بر این که خلیفه مقامی بالاتر از نبی دارد. علما نیز این طومار را امضا می‌کنند. دلیل دیگر توجه به وجه سیاسی تاریخ را از پوپر نقل می‌کنم که می‌گوید عجیب نیست که مورخان همیشه به وجه سیاست در تاریخ توجه دارند، چون هیچ چیزی مانند سیاست زندگی انسان را تغییر نمی‌دهد. شعر یک شاعر ممکن است احساس انسان را عوض کند و حس خوبی به او بدهد، ولی زندگی او را دگرگون نمی‌کند؛ اما حرف یا عمل سلطان یا حاکم وضع یک انسان را دگرگون می‌کند. حتی در دوره‌ی مدرن هم با وجود همه‌ی تغییر دیدگاه‌هایی که در تاریخ‌نگاری رخ داده است، اگر به روزنامه‌ها - که در حکم وقایع‌نگاری‌های قدیم هستند - توجه کنیم، اکثر تیرتها و مطالب، سیاسی است. چرا که این بخش، زندگی انسان را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد

مشخصه‌ی دیگر پارادایم طبری این است که به شدت متأثر از باورهای کلامی است. یعنی تاریخ‌نگاری اسلامی از این حیث یک تاریخ‌نگاری معطوف به باور است، نه معطوف به حقیقت. این امر شاید در تاریخ‌نگاری‌های دیگر هم باشد، ولی در تاریخ‌نگاری اسلامی پررنگ‌تر است. مشخصه‌ی دیگر تاریخ‌نگاری اسلامی مبتنی بر پارادایم طبری، غلبه‌ی وجه توصیفی بر وجه تحلیلی است. وجه تحلیلی هم وجود دارد، ولی غالب و مسلط نیست. در تاریخ‌نگاری اسلامی وجه تحلیلی به صورت گسست‌وار در اجزا دیده می‌شود، اما وجه توصیفی، نه در اجزا که در کلیت و به صورت غالب وجود دارد.

تاریخ‌نگاری ایران اسلامی نیز متأثر از همین پارادایم است. یعنی تاریخ‌نگاری ایران اسلامی هم در واقع ادامه‌ی همان راه طبری است. تقریباً کتاب تاریخ طبری که در قرن چهارم هـ ق نوشته شده است و جامع‌التواریخ خواجه رشید، که در قرن هشتم نوشته شده، از زاویه‌ی بحث ما هیچ تفاوتی با هم ندارند. طبری در مقدمه‌ی کتاب خود می‌گوید که کار من تنها نقل خبر است و استنتاج عقلی مربوط به آیندگان است. همین عبارت را خواجه رشید نیز در مقدمه تاریخ خود می‌آورد. بنابراین،

دکتر حضرتی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. اتفاقی که به نظر من در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری ما رخ داده، متأثر از تحولات غرب است. ولی این که این تأثیر آیا منجر به تحول در تاریخ‌نگاری ما شده است یا نه؟ محل بحث و تأمل است. ما در کتاب مفهوم کلی تاریخ اثر کالینگوود، می‌توانیم به خوبی منحنی تحول تاریخ‌نگاری را در غرب ببینیم. بنابراین به نظر من ضرورتی ندارد در این جلسه درباره‌ی تاریخ‌نگاری غربی سخن بگوییم. بنابراین من سعی می‌کنم تمام عرایض درباره‌ی تاریخ‌نگاری اسلامی و ایرانی باشد. از آن‌جا که تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی، از یک نظر، بخشی از تاریخ‌نگاری اسلامی و در ذیل آن به شمار می‌آید، بنابراین بحث را باید از تاریخ‌نگاری اسلامی آغاز کرد. البته می‌توانیم تفکیکی بین تاریخ‌نگاری اسلامی و تاریخ‌نگاری ایران اسلامی قائل شویم. اگرچه این دو حوزه‌ی تاریخ‌نگاری هم از نظر موضوعی و هم از نظر نویسندگانی که دارند، قابل تفکیک نیستند و کاملاً در درون هم قرار دارند، مانند طبری که هم نماینده‌ی تاریخ‌نگاری اسلامی است و هم تاریخ‌نگاری ایرانی را می‌تواند نمایندگی کند. علی‌رغم این هم‌پوشانی‌ها به نظر من می‌توان در قالب یک قرارداد اعتباری بین این دو تفکیک قائل شد و این تفکیک می‌تواند مبتنی بر محوریت زبان باشد. یعنی آن‌چه را به زبان عربی نگارش یافته، ذیل تاریخ‌نگاری اسلامی بررسی کنیم و آنچه به زبان فارسی نگارش یافته است، ذیل تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی مورد ارزیابی قرار دهیم. با این فرض مبدأ تاریخ‌نگاری ایران اسلامی می‌تواند مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری و تاریخ بلعمی باشد.

با این مقدمه اگر بخواهیم از پارادایم‌های مختلف در تاریخ‌نگاری ایرانی سخن بگوییم، به نظر می‌رسد تنها می‌توان از وجود یک پارادایم در این حوزه سخن به میان آورد، که معمولاً از آن به عنوان پارادایم طبری یاد می‌شود. اگر مراد از پارادایم یک چارچوب فکری باشد که مسلط می‌شود و سرمشق قرار می‌گیرد و رهروانی پیدا می‌کند، با این تعریف من حرف آخرم را اول زدم که نظریه‌ها، سبک‌ها و رویکردهای مختلف شاید در سنت هزارساله‌ی تاریخ‌نگاری ایران اسلامی داشته باشیم، اما پارادایم‌ها نداریم. آن‌چه به تکرار اتفاق افتاده است، بازتولید پارادایم طبری است. در قرن هشتم ابن خلدون سعی کرد این پارادایم را تغییر دهد و پارادایم جدید پدید آورد. اما به نظر من، منظومه‌ی فکری ابن خلدون در جهان اسلام هیچ وقت تبدیل به پارادایم نشد. چون رهرو پیدا نکرد. من خیلی مختصر به ویژگی کلان تاریخ‌نگاری در پارادایم طبری اشاره می‌کنم. مشخصه‌ی اصلی تاریخ‌نگاری طبری، غلبه‌ی واحد سیاست بر دیگر واحدها مانند اقتصاد و فرهنگ و اجتماع است.

در تاریخ‌نگاری ایرانی به نظر می‌رسد تنها می‌توان از وجود یک پارادایم سخن به میان آورد، که معمولاً از آن به عنوان پارادایم طببری یاد می‌شود

جدید وارد می‌شود. مثلاً نگاه ما به جنبش نفت، کودتای ۲۸ مرداد و... آیا شما این نظر را می‌پذیرید؟

دکتر حضرتی: من در مورد تاریخ‌نگاری معاصر نیز همان دیدگاه را دارم و به هیچ‌وجه معتقد نیستم که در تاریخ‌نگاری معاصر ایران نیز پارادایم‌های جدیدی پدید آمده است. حتی در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی هم، ما تفاوت در اشکال، قالب‌ها و سبک‌ها را می‌بینیم. نه این که پارادایم جدیدی شکل گرفته باشد.

کتاب ماه: آقای دکتر ملائی، ابتدا خواهش می‌کنم در مورد تمایز بین تاریخ‌نگاری سنتی و جدید اگر صحبتی دارید بفرمایید و سپس بفرمایید در ایران معاصر این تفاوت و تمایز چگونه است؟

دکتر ملائی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. به گمان من هم دو پارادایم عمده در تاریخ‌نگاری ایران وجود دارد. یک پارادایم سنتی و یک پارادایم مدرن. پارادایم جدید که از همان دوره‌ی روشنگری در اروپا آغاز می‌شود. البته علائمی از پارادایم جدید در دوره‌ی سنت مشاهد می‌شود. در تاریخ‌نگاری ایرانی و اسلامی، من با نظر دکتر حضرتی موافقم که پارادایم غالب ما، شیوه و پارادایم طببری است. ولی در دوران معاصر، تحت‌تأثیر غرب جدید و تماس ایران با پدیده‌های غرب، تغییراتی در تاریخ‌نگاری سنتی ما ایجاد می‌شود ولی هنوز تعیین تاریخی مشخص پیدا نکرده است و هم‌چنان آثار پارادایم طببری در تاریخ‌نگاری معاصر ما نیز دیده می‌شود. برای تمایز بین این دو، من به ویژگی‌های تاریخ‌نگاری جدید اشاره خواهم کرد. مشخصه‌های تاریخ‌نگاری سنتی را نیز که دکتر حضرتی فرمودند. ویژگی‌هایی که پارادایم تاریخ‌نگاری مدرن را تشکیل می‌دهند، تاحدی در تاریخ‌نگاری معاصر ما نیز حضور یافته‌اند. طبیعتاً در این دو پارادایم سنتی و مدرن، نحله‌ها و سبک‌های متعددی وجود دارد. به گمان من تاریخ‌نگاری مدرن، دارای ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی است که در تاریخ‌نگاری سنتی در این سطح دیده نمی‌شود. البته برخی از عناصر تاریخ‌نگاری مدرن را می‌توان در بعضی تاریخ‌نگاری‌های سنتی دید. این تحول چندین شاخصه دارد که می‌توان آن‌ها را عناصر تاریخ‌نگاری مدرن نامید. به نظر می‌رسد اولین تحول در تاریخ‌نگاری مدرن، تحول در موضوع است. محور تاریخ‌نگاری سنتی عمدتاً مسائل سیاسی، خاندان‌های حکومتگر، پیامبران، شخصیت‌های مهم، قهرمانان و نظایر این هستند. ولی در تاریخ‌نگاری جدید، بحث درباره‌ی این موضوعات مورد تردید قرار گرفت و نقطه‌ی شروع آن نیز



من در تاریخ‌نگاری ایران اسلامی فقط به یک پارادایم معتقدم و نه به پارادایم‌های مختلف.

کتاب ماه: یک سؤال اساسی اینجا پیش می‌آید. این تفسیر و درک ما از طببری، ناشی از فاصله‌ی امروز ما با زمان او و بالطبع تحت تأثیر دیدگاه‌های امروزی است. یعنی آگاهی ما به طببری ناشی از همان تغییر پارادایم‌هایی است که اتفاق افتاد. وگرنه ای بسا هرگز به این صورت نسبت به آن وجه مسلط در تاریخ‌نگاری طببری آگاه نمی‌بودیم. آیا این آگاهی نتیجه‌بخش بوده است؟

دکتر حضرتی: در تاریخ‌نگاری ما چطور؟ آیا ما که این‌گونه نسبت به تاریخ‌نگاری طببری می‌نگریم، تغییری در تاریخ‌نگاری خودمان به وجود آورده‌ایم؟ به نظر من چنین نشده است، چون این نگره ما وجه ترجمه‌ای دارد، فلذا عامل تغییر در تاریخ‌ورزی ما نشده است.

کتاب ماه: پس به نظر شما در تاریخ‌نگاری اسلامی، ما همان روایت را تداوم می‌بخشیم. ولی به موضوعات امروزی که می‌رسیم، دیدگاه‌های

دکتر ملائی:

تاریخ‌نگاری مدرن در ایران مبدع یا واضع مشخص ندارد، ولی

عناصری از شاخصه‌های تاریخ‌نگاری مدرن که گفته شد، در

دوران‌های مختلف و به طور مشخص از دوره‌ی ناصرالدین شاه

قاجار دیده می‌شود

حرفه‌ی تاریخ‌نگاری پس از تأسیس دانشگاه دارد شکل می‌گیرد. تغییر بعدی، تغییر منابع تاریخ‌نگاری است. در دنیای سنتی منابع فقط اسناد دولتی بودند که امروزه منابع متعددی هستند، مانند منابع تصویری، شنیداری و... و از آنجا که موضوع تاریخ‌نگاری عوض شده است، هر آنچه به گذشته مربوط شود، منابع تاریخ‌نگاری محسوب می‌شود. تاریخ‌نگاری مدرن در ایران مبدع یا واضع مشخص ندارد، ولی عناصری از شاخصه‌های تاریخ‌نگاری مدرن که گفته شد، در دوران‌های مختلف و به طور مشخص از دوره‌ی ناصرالدین شاه قاجار دیده می‌شود.

کتاب ماه: از همین جا که دکتر ملائی بحث را تمام کردند، ادامه می‌دهیم. یعنی در دوره‌ی قاجار، مثلاً کتابی مانند آیین‌های سکندری می‌تواند سرآغاز این نوع تاریخ‌نگاری باشد. در این تاریخ از حکمت تاریخی نام برده می‌شود و به دنبال کشف ناشنیده‌هاست. انگار که این تغییرات نگاه تازه‌ای ایجاد کرده است. انسان‌ها، گذشته‌ی تاریخی خود را در پرتو تحولات جدید، جست‌وجو می‌کنند. اگر در اروپا، انسان اروپایی رُم مشرک را سرآغاز تاریخ خود می‌یابد و در دوره‌ی رنسانس به بازتولید آن می‌پردازد، گروهی از ایرانیان نیز به پیروی از آنان، به دنیای قبل از اسلام پرش می‌کنند و می‌خواهند هویت خود را کشف کنند. این تاریخ هویت‌محور است. آقای دکتر رحمانیان آیا شما هم معتقدید که تاریخ‌نگاری معاصر ایران مبدع نداشته است؟ و اگر داشته است چه کسانی و چگونه؟ آیا اصلاً فکر تاریخی در ایران شکل گرفت؟

دکتر حضرتی: آیا بهتر نیست که بحث را این طور ادامه بدهیم که اصولاً در دوره‌ی معاصر چه اتفاقی افتاد؟ و بعد بپردازیم به این که نمایندگان این اتفاق چه کسانی بودند؟

کتاب ماه: بله این طور هم می‌شود نگاه کرد و در مورد سیر تاریخ‌نگاری بحث کرد.

دکتر رحمانیان: این که چه اتفاقی در تاریخ‌نگاری جدید ایران افتاده است و این که ما اصلاً تاریخ‌نگاری به معنای جدید و کامل و درست کلمه داریم، یک بحث است و این که چه کسانی نمایندگان آن هستند و در چه مراحل ظهور یافته‌اند، بحثی جدا می‌طلبد. قبل از دوران قاجاریه ما با غرب ارتباط و برخورد داشتیم؛ ولی از اوایل دوره‌ی قاجار به شکل جدیدی با غرب برخورد پیدا کردیم. در دوره‌ی باستان ما با یونان و روم و بعد در دوران اسلامی نیز با روم و

انقلاب بود. اگر به طور مشخص به اروپا اشاره کنیم، انقلاب فرانسه آغاز این بحث است؛ چراکه ملت را وارد تاریخ کرد. ملت به عنوان قهرمانان تاریخی وارد تاریخ شدند و تاریخ ساختند و تاریخ‌مند شدند. بنابراین، شرح حال این ملت، باعث شد موضوع تاریخ‌نگاری از قدرت و سیاست فاصله بگیرد و به اجتماع گرایش پیدا کند. البته تاریخ‌نگاری امروزه وارد بسیاری از حوزه‌های ناشناخته شده است مانند تاریخ شفاهی. یا به مسائلی توجه نشان می‌دهد که نه تنها در تاریخ‌نگاری سنتی که در دوره‌ی روشنگری هم به آن‌ها پرداخته نمی‌شد. به عنوان مثال، توده‌های خاموش، توده‌های زحمت‌کشان، فمینیسم، آن چه امروزه در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری سوبالترن وجود دارد. دومین وجه تمایز تاریخ‌نگاری مدرن، روش است. در تاریخ‌نگاری سنتی وجه غالب روش توصیفی است و در تاریخ‌نگاری مدرن، تحلیل مبنا قرار می‌گیرد. البته به این معنی نیست که دیگر تاریخ‌نگاری توصیفی در تاریخ‌نگاری مدرن نداریم، بلکه آن وجه از تاریخ‌نگاری نیز به عنوان بخشی از تاریخ‌نگاری، در رویکرد مدرن باقی مانده است. در بحث روش‌شناسی نیز مکاتب مختلفی شکل گرفته‌اند. عنصر بعدی، تحول بینشی یا معرفتی است. این امر به بحث فلسفه‌ی تاریخ برمی‌گردد و تغییر نگاه انسان به تاریخ و این که انسان محور تاریخ قرار گرفته است. در دیدگاه کلامی که دکتر حضرتی فرمودند، مسائل بدون ذکر دلایل بررسی می‌شد و بیشتر به معجزات و مسائل جبری توجه می‌شد و این که تاریخ یک سرنوشت مقدر است و انسان‌ها در آن دخیل نیستند. ولی در تاریخ‌نگاری مدرن این دیدگاه تغییر کرده و انسان محور مطالعه قرار گرفته است. همچنین از حوزه‌ی فلسفه به فلسفه‌ی علم گذر می‌کنیم و تاریخ‌نگاری دارای ابزاری می‌شود که می‌تواند خود را نقد، بازسازی و متحول کند. این امر به مدد فلسفه‌ی علم در اختیار تاریخ گذاشته شده است که مدام روش‌ها و دیدگاه‌های خود را نقد و میزان حقیقت‌نمایی روش‌های قبلی را ارزیابی کند. عنصر و تغییر بعدی در مخاطبان است. در تاریخ‌نگاری سنتی مخاطبان معمولاً پادشاهان بودند؛ ولی امروزه توده‌های ملت مخاطب تاریخ شده‌اند و به دنبال این تغییر، انتظارات از تاریخ نیز تغییر یافته است و توقع داریم که تاریخ شناخت و آگاهی را افزایش دهد و هویت و انسجام ملی ایجاد کند و مسائلی از این دست. تغییر بعد، نسل مورخان است. مورخان سنتی، به‌ویژه در ایران، عمدتاً از پایه‌گذاران حکومت بودند و از وزرا و دیوانیان و ... در تاریخ‌نگاری جدید، تغییر نسلی در تاریخ‌نگاران صورت می‌گیرد. در تاریخ اروپا و در اوایل قرن نوزدهم حرفه‌ی تاریخ‌نگاری پدید می‌آید. یعنی کسانی که از قبل تاریخ ارتزاق می‌کنند و به حکومت‌ها هم وابسته نیستند. در ایران

دکتر رحمانیان:

در اوایل دوره‌ی قاجار وارد دور جدیدی از مناسباتمان با غرب می‌شویم.
شکست‌های سنگینی به ما تحمیل می‌شود و چرخشی در نگاه ما به
خودمان، تاریخمان، جهان و تاریخ جهان پدید می‌آید

جامعه و ملت‌هاست. در این کتاب هم، نویسنده می‌خواهد سرّ ترقی و انحطاط صفویه را کشف کند. ولی باز هم به گونه‌ای که میرزا صالح بیان می‌کند نیست. وی سعی می‌کند از ماگناکارتا (منشور بزرگ جان، پادشاه انگلستان در ۱۲۱۵م.) به بعد، این سیر تحول را در نهادهای اجتماعی و سیاسی انگلستان بیابد. میرزا صالح از زبان خود انگلیسی‌ها، نه آنگونه که برخی گمان می‌کنند از زبان خود، انگلستان را سرزمین آزادی می‌خواند. آزادی در تاریخ انگلیسی‌ها به آن‌ها اعتلا بخشیده و به وجود آمدن واژه‌ی مردم و توجه به مردم را سبب شده است. این مفاهیم جدید در تاریخ اروپاییان، برای میرزا صالح بسیار شگفت‌انگیز است. در اروپای آن زمان، ملت و مردم و حق مردم، اراده‌ی ملی و حق حاکمیت ملی و دولت ملی پدید آمده است. دولت متعلق به شاه نیست و سفرنامه‌نویسان ما با این موارد برخورد می‌کنند. میرزا صالح از چارلز اول و کرامول گزارش می‌دهد و نیز از انقلاب فرانسه و ناپلئون بناپارت. در همه‌ی سفرنامه‌ها، این موارد دیده می‌شود. مانند سفرنامه‌ی **میرزا ابوالحسن خان ایلچی** به روسیه و سفرنامه‌ی **میرزاهادی علوی شیرازی** به انگلستان، سفرنامه‌های **خسرومیرزا**، مخزن‌الوقایع **سرابی** که به نام سفرنامه‌ی فرخان امین‌الدوله غفاری مشهور است. پیدایش روزنامه‌ها نیز در تحول تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری تأثیر بسیار داشته است. مخاطب روزنامه مردم هستند و روزنامه‌نگار نیز از مردم است. در واقع مردم در روزنامه از خودشان برای خودشان می‌نویسند. البته بحث تأثیر روزنامه‌نگاری در تاریخ‌نگاری، در بحث امروز و زمان ما نمی‌گنجد، ولی من به طور خلاصه اشاره می‌کنم که روزنامه‌ی **وقایع اتفاقیه** که نخستین روزنامه‌ی واقعی در تاریخ ایران است، بسیاری گزارش‌های تاریخی از ایران و اروپای آن زمان را در بردارد. همچنین روزنامه‌های دیگر مانند **اختر و جبل‌المتین**. به این ترتیب روزنامه‌نویسی نوعی تاریخ‌نویسی متفاوت ایجاد کرده است. در همان زمان اولین نقدها بر تاریخ‌نگاری سنتی انجام می‌گیرد. **آخوندزاده** اولین کسی است که بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری سنتی نقد وارد می‌آورد. **میرزا آقاخان کرمانی** نیز در آیین‌های سکندری، نخستین تاریخ جدید را به زبان فارسی پدید می‌آورد و مبدأ باستان‌گرایی نیز هست. البته شاید بتوان آخوندزاده را نخستین علم‌دار باستان‌گرایی دانست. بعد از **میرزا آقاخان کرمانی**، **پیرنیا** و **اعتمادالسلطنه** و دیگران به سبک جدید تاریخ می‌نویسند. من به چند مورد که به نظر من بسیار اساسی است اشاره می‌کنم. اول این که پیدایش اندیشه‌ی ترقی و رشد و گسترش آن در تاریخ‌نگاری ما و پیدایش مفهوم مردم به معنای کسانی که انقلاب و جنبش می‌کنند و تاریخ را می‌سازند و پیش می‌برند - همان که **ولتر** و **میشله** و یا

نیز در دوره‌ی صفویه با دیگر غربیان برخورد‌هایی داریم که هر کدام مشخصات و مسائل خاص خود را دارد. اما در اوایل دوره‌ی قاجار وارد دور جدیدی از مناسباتمان با غرب می‌شویم. شکست‌های سنگینی به ما تحمیل می‌شود و چرخشی در نگاه ما به خودمان، تاریخمان، جهان و تاریخ جهان پدید می‌آید. یکی از تلاش‌هایی که این چرخش را سامان می‌دهد، ترجمه است. ترجمه‌ی تواریخ هم در بین این ترجمه‌ها دیده می‌شود. اولین اصلاح‌طلبان ما مانند **عباس میرزا** و **قائم‌مقام**، به شخصیت‌های مصلح و مبدع در اروپا بسیار توجه داشتند. در تاریخ روسیه به **پتر کبیر** و در تاریخ فرانسه به **ناپلئون بناپارت** و نیز برخی تأسیسات که در انگلستان پدید آمده بود. تحول در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری ما به این معنا که امروزه از آن سخن می‌گوییم، از آن دوران است. البته در دوره‌ی صفویه و پیش از قاجار هم کسانی را داریم که شاید تفتنی و به شکل جرقه‌گونه به مسائل جدید گرایش پیدا کرده‌اند؛ به‌ویژه کسانی که در هند هستند. نویسندگانی مثل نویسنده‌ی سفرنامه **شگرف** که قبل از دوران قاجار و جنگ‌های ایران و روس به اروپا سفر می‌کند. اما در همین دوره‌ی قاجار، علاوه بر ترجمه‌ی تواریخ، کسانی هم که به غرب سفر می‌کنند، به تاریخ جدید اروپا توجه دارند. درخشان‌ترین نمونه‌ی آن **میرزا صالح شیرازی** است. سفرنامه‌ی وی مملو از مواد تاریخی است. در روسیه از عمارات عظیم روسیه و شهر سن پترزبورگ می‌گوید و خلاصه‌وار تاریخ پتر کبیر را بیان می‌کند و در همین تاریخ به تواریخی که انگلیسی‌ها و دیگران نوشته‌اند، اشاره دارد. در انگلستان به دنبال سرّ ترقی این مملکت از راه تاریخ است. این موارد اولین توجهات به تاریخ‌نگاری جدید در غرب است. البته همان‌گونه که دکتر حضرتی اشاره کردند، ابن خلدون قبلاً کوشش نافرجامی در تغییر پارادایم مسلط بر تاریخ‌نگاری مسلمانان که نقلی بود، انجام داده بود. برخی او را نخستین آنالیست می‌دانند. وی به تمام جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی توجه می‌کند؛ ولی به هر حال سبک ابن خلدون، پارادایم مسلط بر تاریخ‌نگاری مسلمانان نمی‌شود. شاید ابن خلدون، همان‌گونه که برخی به او ارجاع داده‌اند، یکی از نخستین کسانی است که می‌گوید ما نیاز به علمی داریم که راز انحطاط و ترقی را بیان کند و او نام این علم را **عمران** می‌گذارد. نظریه‌سازی برای اولین بار در تاریخ با ابن خلدون اتفاق می‌افتد. نظریه **عصبیت صغری** و **کبری** و... در زبان فارسی هم کسی را نداریم، که پارادایم جدید در تاریخ‌نگاری اسلامی ایجاد کرده باشد.

در عصر انقراض صفویه شخصی به نام **قطب‌الدین نیریزی** با کتابی به نام **طب‌الممالک** وجود دارد. **طب‌الممالک** به معنای پزشکی کردن

در دوران معاصر، تحت‌تأثیر غرب جدید و تماس ایران با پدیده‌های غرب، تغییراتی در تاریخ‌نگاری سنتی ما ایجاد می‌شود ولی هنوز تعیین تاریخی مشخص پیدا نکرده است و همچنان آثار پارادایم طبری در تاریخ‌نگاری معاصر ما نیز دیده می‌شود



دکتر حضرتی: مؤسس چه؟ یک پارادایم جدید؟

دکتر رحمانیان: بله. یک پارادایم جدید. اگر پارادایم را به معنای عام در نظر بگیریم. در معنای خاص منظور از پارادایم الگو و سرمشق است. ولی در معنای عام یعنی چارچوب و قالب ذهنی که در آن بحث‌های هستی‌شناسی و روش‌شناسی، قواعد، فنون، ابزار، شگردها و نگرش‌ها و باورها محور قرار می‌گیرد. حتی کسی مانند برایان فیلد، پارادایم را به معنای فرهنگ نیز می‌داند. اگر به این معنای پارادایم نظر داشته باشیم، کتاب تاریخ مشروطه‌ی کسروی و دیگر آثار کسروی، حاوی عناصری هستند که می‌توان گفت یک پارادایم جدید در آن دیده می‌شود.

کتاب ماه: آقای دکتر به نظر می‌آید که این روش پیرو ندارد و تنها در مورد کسروی موضوعیت می‌یابد.

دکتر رحمانیان: نه پس از او هم آدمیت هست.

کتاب ماه: یعنی به عنوان سبک و پارادایم مسلط درمی‌آید؟

تولستوی در قرن نوزدهم می‌گفتند که تاریخ روی دوش مردم به جلو می‌رود - چگونه در تاریخ‌نگاری ما وارد شد؟ به گمان من، به جز زمینه‌های پیش از مشروطیت، انقلاب مشروطیت سبب ایجاد این تغییر و نیز تغییر پارادایم شد. یعنی نگاه مورخان ما پس از مشروطیت، دیگر سیاست‌محور و دولت‌محور و پادشاه‌محور نیست و حتی دیگر تنها روایی نیز نیست و مسأله و موضوع در تاریخ‌نگاری پدید می‌آید. یکی از درخشان‌ترین نمونه‌های متأثر از این جنبش، کتاب تاریخ مشروطه‌ی کسروی است. کسروی به عنوان یک ایدئولوژی‌ساز می‌تواند مورد نقد و طعن قرار گیرد، ولی به عنوان یک مورخ قابل تأمل و اعتنا است. وی اولین بار تاریخ مشروطه را در نشریه‌ی خود، به نام پیمان، به صورت پاورقی و در اوج دیکتاتوری حکومت رضاخان می‌نویسد. البته قبلاً تاریخ ۱۸ ساله‌ی آذربایجان را نوشته بود. اگر به صورت تحلیل محتوا کتاب تاریخ انقلاب مشروطه را بررسی کنیم، می‌بینیم پیام‌های جدی دارد. کسروی در واقع، نخستین کسی است که به‌طور جدی در تاریخ مشروطه، نگاه شاهنامه‌ای را به تاریخ تغییر می‌دهد. تاریخ مشروطه‌ی وی در واقع نوعی مردم‌نامه است. مردم محور این تاریخ هستند؛ رستم این تاریخ ستارخان است و قهرمانان آن مجاهدین که از دل مردم بیرون آمده‌اند. کسروی وظیفه‌ی خود می‌داند حق این توده‌های گمنام را که در حال از بین رفتن است، و دیگران سعی می‌کنند مشروطه را به نام خود ثبت و تمام کنند، ادا کند. کسروی پایه‌ای برای تاریخ‌نگاری معاصر ایران پی افکند. اگر بعدها ادامه پیدا نکرد، بحث دیگری است. مانند این است که بگوییم ابن خلدون شکست خورد یا این که پارادایم فرهنگ‌محور و مشاهده‌محور مسعودی شکست خورد.

بنابراین تأثیر انقلاب مشروطه بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری ما و پیدایش مفهومی به نام تاریخ مردم بسیار اهمیت دارد. من نام این مسأله را سنت یا پارادایم جدید مردم‌نامه‌نویسی می‌گذارم. قبل از مشروطه، میرزاآقاخان کرمانی در آیین‌های سکندری از زبان‌شناسی استفاده کرده است؛ اما آشفته است. اعتمادالسلطنه از سکه‌شناسی استفاده کرده است. ولی کسروی است که از فن استفاده از سکه‌ها و فن تطبیق نسخ و استفاده از متون ادبی در روایت تاریخی سخن می‌گوید و استفاده می‌کند. بنابراین کسروی را به عنوان مبدع تاریخ‌نگاری جدید باید جدی گرفت. با عرض معذرت از دوستانی که معتقدند در ایران نمی‌توان یک نفر را به عنوان مبدع یک روش تاریخ‌نگاری جدید در نظر گرفت، من فکر می‌کنم که کسروی در تاریخ‌نویسی جدید ایران مقام مؤسس دارد.

دکتر رحمانیان:

شرق‌شناسی با رمزگشایی از خطوط و زبان‌های قدیمی ایرانی و با استفاده
از تواریخ هردودت و گزنفون و... از ایلام و اورارتو و ماد و هخامنشی سخن
می‌گوید و این موارد را کشف می‌کند. این کشفیات نگاه ما را تغییر داد و
پارادایم جدید ایجاد کرد

دکتر رحمانیان: دارد تبدیل می‌شود. در مورد مانویت، مهرپرستی، سلسله‌های ایرانی قبل از اسلام هم، سخنانی کاملاً برخلاف نظر شرق‌شناسان می‌گوید.

کتاب ماه: پس باید در میان مورخان پیروانی داشته باشد.

کتاب ماه: آقای دکتر حضرتی، شما در مورد بخش مقدم و اخیر صحبت
دکتر رحمانیان چه نظری دارید؟

دکتر حضرتی: پرسش اصلی این بود که در دوره‌ی معاصر چه اتفاقی افتاد؟ دکتر رحمانیان به صورت typical به موضوع پرداختند و به مورخانی که در دوره‌ی معاصر تأثیرگذار بودند، اشاره کردند. البته این گونه نیز هست و کسانی مانند میرزا آقاخان کرمانی و کسروی بدون تردید بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. اما من سعی می‌کنم قدری نهادی‌تر به این موضوع بپردازم که البته نتیجه‌گیری من با نتیجه‌گیری دکتر رحمانیان کمی تفاوت دارد. ایشان جمله‌ای گفتند مبنی بر این که مشروطه خود پارادایم جدیدی در تاریخ‌نگاری معاصر ما به وجود آورده است. به نظر من این جمله قابل تأمل است. اگر فرصت باشد در این مورد بحث خواهیم کرد. قبل از آن، مشکلی ظاهراً در تعریف پارادایم وجود دارد. به نظر من پارادایم با تئوری و نظریه و سبک و مکتب تفاوت دارد. دکتر رحمانیان پارادایم را مجموعه‌ی ذهنی یک نفر دانستند.

دکتر رحمانیان: نه مجموعه‌ی ذهنی یک نفر، به هیچ وجه.

دکتر حضرتی: پس تعریف پارادایم را به طور مختصر از نظر کوهن دوباره بفرمایید.

دکتر رحمانیان: چون نباید به نظر من ابهام و سوءتفاهم باقی بماند، توضیحی می‌دهم. یکی از مهم‌ترین محورهای انتقاداتی که به کوهن و کتابش شده است، ابهام و توسعه و تنوعی است که در مورد اصطلاح پارادایم دارد. از نظر کوهن، در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، دست کم حدود ۲۰-۲۱ تعریف از پارادایم آمده است. عمده‌ی تأکید خود کوهن این است که پارادایم یک چارچوب ذهنی است شامل: باورها، قواعد، فنون و مواد و موضوعاتی که باید محققان بشناسند و مورد وفاق یک مجموعه‌ی علمی قرار گیرد و تداوم یابد. یک معنای دیگر پارادایم در نزد کوهن، سرمشق و الگوست. آن معنای عام که ناظر به تغییر چارچوب‌های ذهنی به طور کلی و بنیادی است، به نقاط بحرانی و گسست‌ها و انقلابات در تاریخ علم عطف پیدا می‌کند. یعنی نقاطی که خلاف قواعد آن قدر زیاد می‌شود و فشار وارد می‌آورد که پارادایم

دکتر رحمانیان: می‌توان در این مورد نیز بحث کرد. به نظر من کسروی، به‌مراتب از عباس اقبال مهم‌تر است. در عرف ما عباس اقبال را مؤسس تاریخ‌نگاری جدید می‌دانند، من اعتقاد ندارم که اقبال پارادایم ایجاد کرده باشد. البته منظورم این نیست که کسروی هم کاملاً یک پارادایم جدید ایجاد کرد؛ در این راه گام برداشت و راهی باز کرد که هنوز هم ادامه دارد.

مطلب مهم دیگری که باید در اینجا از آن نیز سخن گفت، این است که شرق‌شناسی نگاه ما را به کل تاریخ خودمان عوض کرد. تمام اقوام بزرگ مانند چینی‌ها، یهودی‌ها، هندی‌ها، یونانی‌ها، ایرانی‌ها و دیگران، در طول تاریخ و اسطوره‌هایشان سعی می‌کنند خود را مرکز و گرانیگاه تاریخ و بشر و جهان بدانند. این که صهیون مرکز عالم می‌شود؛ البرز در اینجا مرکز عالم می‌شود؛ رود زرد در چین و مواردی از این دست، همه نشانه‌هایی از این باور و دیدگاه است. تفکر و اسطوره‌ی ایرانی، آفرینش و انسان اولیه و جغرافیای خاص خود را دارد. در اساطیر ایرانی؛ نسل آدم از کیومرث است. در باور سنتی به تاریخ باستان، ماد و هخامنشی وجود ندارد؛ بلکه پیشدادیان و کیانیان و بعد اشکانیان و ساسانیان دیده می‌شوند. شرق‌شناسی این نگاه را تغییر می‌دهد. شرق‌شناسی با رمزگشایی از خطوط و زبان‌های قدیمی ایرانی و با استفاده از تواریخ هردودت و گزنفون و... از ایلام و اورارتو و ماد و هخامنشی سخن می‌گوید و این موارد را کشف می‌کند. این کشفیات نگاه ما را تغییر داد و پارادایم جدید ایجاد کرد. به این نگاه باید نقد جدی وارد کرد که متأسفانه زیاد به آن توجه نشده و مغفول مانده است. یک نگاه هم دیدگاه ذبیح بهروز و پیروانش است. اگر هم کارهای ذبیح بهروز را آشفتگی و دروغ و گنده‌گویی فرض کنیم، ولی به معنای خاص کلمه یک پارادایم برای خود دارد. او عقیده دارد که شرق‌شناسان برای این که افسانه‌های متون دینی خود را ثابت کنند، ایلام و اورارتو و آشور و... را ساخته‌اند. وی اعتراضات جدی به این تحقیقات و نوشته‌های شرق‌شناسان دارد. کتاب یکی از پیروان مکتب ذبیح بهروز را به نام نقدی بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌شناسی اثر مجید یکتایی را (انتشارات کاخ، سال ۱۳۵۰) بخوانید. اجماع همه بر این است که فردوسی در قرن چهارم هـ ق می‌زیسته است؛ یکتایی او را متعلق به قرن سوم می‌داند و صدسال زمان او را عقب‌تر می‌برد و عقیده دارد شرق‌شناسان این تاریخ

دکتر رحمانیان:

پارادایم یک چارچوب ذهنی است شامل: باورها، قواعد، فنون و مواد و موضوعاتی که باید محققان بشناسند و مورد وفاق یک مجموعه‌ی علمی قرار گیرد و تداوم یابد

پارادایم موجود، مواردی پدید می‌آید که آن را برمی‌اندازند و جایگزینی فقط از سوی یک پارادایم مسلط دیگر است، مورد وفاق نیست. پارادایم‌های رقیب پدید می‌آیند، با هم رقابت می‌کنند، یکی از آن‌ها مسلط می‌شود.

دکتر حضرتی: جریان فکری که مسلط نشود، اصلاً پارادایم نیست. می‌تواند یک نظریه باشد.

دکتر رحمانیان: اگر قرار است در فضای کوهن که خود واضح پارادایم است صحبت کنیم، همین است.

دکتر حضرتی: نه من مایلیم برداشت شما را از نظریه کوهن بدانم.

دکتر رحمانیان: کوهن هنگامی که گسست‌ها و انقلابات علمی را توضیح می‌دهد، این اصطلاح را به کار می‌برد. بعد نیز خود می‌گوید در مقابل پارادایم مسلط، پارادایم‌های دیگری با هم رقابت می‌کنند و یکی چیره می‌شود. دلیل آن نیز صرفاً درست بودن آن نیست. کوهن از اصل مهمی به نام قیاس‌ناپذیری نیز سخن می‌گوید. پارادایم‌ها زبان مستقل از تجربه ندارند. در درون آن‌هاست که می‌توان درستی یا نادرستی‌شان را درک کرد. پارادایم مسلط ممکن است به علت نفوذ فرد دانشمند و اعتبار و شهرت او و یا پیوندش با نهادهای سیاسی و تجاری تسلط یافته باشد. در این مورد که اختلاف نداریم؟

دکتر حضرتی: خیر. ولی من این را عرض می‌کنم که نظریه بسیار مهمی مانند نظریه‌ی خلدونی در علم تاریخ مطرح شد. از این منظومه‌ی فکری ما نمی‌توانیم به عنوان یک پارادایم سخن بگوییم. آن وقت چگونه سبک کسروی را به عنوان یک پارادایم می‌توانیم مطرح کنیم؟

دکتر رحمانیان: چون سبک او مسلط شده است.

دکتر حضرتی: بسیار خوب. پس شما هم قبول دارید که یک سبک در صورتی پارادایم است که مسلط شود و تداوم بیابد.

کتاب ماه: کسروی در واقع نماد یک گسست جدی است.

دکتر حضرتی: من فعلاً به مصداق کار ندارم. ما هیچ‌کدام تردید نداریم

قدیمی را با بحران مواجه می‌کند، در ارکان آن زلزله ایجاد می‌کند و حالا نیاز به پارادایم یا پارادایم‌های جدید هست و انقلاب صورت می‌گیرد. اما مفهوم خاصی سرمشق و الگو بودن اتفاقاً ناظر به پیوستگی و تداومی است که در علم متعارف صورت می‌گیرد. می‌دانیم که کوهن بعدها در دیدگاه‌های اولیه‌اش تجدید نظر کرد. یعنی در دیدگاه‌های اولیه‌اش به طور خامی در مورد تداوم و پیوستگی در علم متعارف سخن گفته بود و بعدها آن را به طور دقیق‌تر بیان کرد و از وقوع یک بحران به عنوان الزام در علم متعارف، دیگر سخن نگفت و اظهار داشت که بدون بحران هم علم متعارف می‌تواند دچار تغییراتی شود. این امر بحثی را پیش آورد که به نظریه‌ی **کارل پوپر** نیز برمی‌گردد. یعنی حدس و ابطال.

کتاب ماه: آقای دکتر رحمانیان آیا ممکن است چارچوب مورد وفاق بازیگران یک معرفت را یک پارادایم دانست؟

دکتر رحمانیان: این یک معنای پارادایم است.

دکتر حضرتی: این تفاوت‌های دیدگاهی در مورد پارادایم و نظرات مختلف کوهن را می‌دانیم. ما اکنون باید برداشت خودمان را از پارادایم که با آن از تاریخ معاصر داریم صحبت می‌کنیم بگوییم. می‌توان پارادایم را این طور تعریف کرد که یک جریان فکری است که شکل می‌گیرد، مسلط می‌شود و به وسیله رهروانی که پیدا می‌کند، سلطه خود را تداوم می‌بخشد. آقای دکتر رحمانیان آیا شما با این تعریف موافقت یا نه؟

دکتر رحمانیان: شما دارید تعریف خود را از پارادایم می‌دهید.

دکتر حضرتی: نه تعریف من نیست. این تعریف کوهن است. من این گونه پارادایم را می‌فهمم.

دکتر رحمانیان: من به این معنا که شما می‌فرمایید پارادایم حتماً باید مسلط شود، قائل نیستم.

دکتر حضرتی: پس فرق پارادایم با نظریه چیست؟

دکتر رحمانیان: پارادایم پیروز می‌شود، درست است. ولی در واقع اینطور نیست که این پیروزی آنی و یک‌دفعه باشد. و این که در برابر این

دکتر حضرتی:

من عقیده دارم سبکها و جریانهای مختلف در تاریخنگاری ایران معاصر به وجود آمده‌اند، ولی هیچیک را پارادایم نمی‌دانم و عقیده ندارم که هیچ جنبشی مانند مشروطه و یا مورخی، مبدع یک پارادایم در تاریخ معاصر ایران شده باشد

چپ‌گرایان و... نام برد. اگر با تسامح بخواهیم از وجود پارادایم در تاریخنگاری معاصر صحبت کنیم، به نظر من تنها جریانی که می‌تواند در قالب پارادایم دیده شود، جریان تاریخنگاری چپ است. این امر هم مطمئناً متأثر از تحولات جهانی است. در غرب، تاریخنگاری چپ به یک پارادایم تبدیل شد که هنوز هم در حال بازسازی خود است. من عقیده دارم سبکها و جریانهای مختلف در تاریخنگاری ایران معاصر به وجود آمده‌اند، ولی هیچیک را پارادایم نمی‌دانم و عقیده ندارم که هیچ جنبشی مانند مشروطه و یا مورخی، مبدع یک پارادایم در تاریخ معاصر ایران شده باشد. دلیل من هم این است که تداوم و نشانه‌های آن را نمی‌بینیم. اگر چنین پارادایمی به وجود آمده باشد، در حال حاضر باید مورخان ما بر اساس آن پارادایم عمل کنند؛ مگر این که پارادایم دیگری آمده باشد و آن پارادایم را نقض کرده باشد. اما آیا در این دوران ما به پارادایم طبری، بیهقی و بلعمی نزدیکیم یا پارادایمهای جدیدی که در تاریخنگاری معاصر جهان پدید آمده است؟ اعم از مدرنیته و پست‌مدرن و ...؟

من عقیده دارم که ما هنوز در دوره‌ی گذار هستیم و هنوز به هیچ پارادایمی نرسیده‌ایم. از تاریخنگاری سنتی بریده‌ایم و می‌خواهیم به تاریخنگاری جدید برسیم. محاسن تاریخنگاری سنتی را از دست داده‌ایم و به تاریخنگاری جدیدی هم نرسیده‌ایم. به نظر من اکنون یک تاریخنگاری نازل را شاهد هستیم. این حالت گذار بدترین وضعیتی است که می‌تواند در جریان تاریخنگاری یک ملت به وجود بیاید و به بحران و آشفتگی در فکر تاریخی منجر شود.

کتاب ماه: جناب دکتر ملائی، اگر در مورد مطالبی که بحث شد، سخنی دارید بفرمایید.

دکتر ملائی: اعتقاد من هم این است که باید نقطه‌ی آغاز تغییرات را در غرب جدید دید. غربی که حامل مدرنیته و اندیشه‌ی تجدد در بعد نظری و مدرنیزاسیون در بعد عملی است. این پدیده سرآغاز تغییرات مهمی در ایران شد که تا امروز هم ادامه دارد و در آینده هم ادامه خواهد داشت. نقطه‌ی آغاز آن هم در ایران، جنگهای ایران و روس است. در این جنگها، ما به‌ناگهان از خوابی طولانی برخاستیم و با یک دنیای جدید و تغییرات شگفت‌انگیز روبه‌رو شدیم. خواستیم راز این تغییرات را دریابیم. افرادی را که عباس میرزا به اروپا می‌فرستد یکی از مأموریت‌هایشان کشف راز این تغییرات و پیشرفت غرب است. سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی و **میرزا قاسم افشار**، که هر دو بسیار

که کسروی تاریخ‌نگار بزرگی است، تأثیرگذار و صاحب سبک است. ولی این که مبدع یک پارادایم باشد، آنگونه که شما عنوان کردید، و در مقابل تاریخنگاری سنتی یک تاریخنگاری جدیدی ایجاد کرده باشد، من تردید دارم. به همین علت به تعریف پارادایم برگشتم. اگر ما پارادایم را جریان اثرگذار دارای پیرو بدانیم، به نظر من کسروی پارادایم ایجاد نکرده است. اگر این ملاکها را در نظر بگیریم، ابن خلدون باید پارادایم بزرگ‌تری ایجاد کرده باشد، که چنین نیست. چون رهرو نداشت و مسلط هم نشد.

اما من برگردم به پرسش آقای اسماعیلی. آنچه در دوره‌ی معاصر اتفاق افتاده، این است که جنگهای ایران و روس در تاریخنگاری معاصر ما یک نقطه‌ی عطف است. به این معنا که تاریخنگاری ما را متحول کرده است. به سبب دغدغه‌هایی که در نخبگان ما ایجاد کرد و بر آن اساس عباس میرزا به دشمن خود می‌گفت که: «ای اجنبی بگو شما چگونه ترقی کردید و ما عقب ماندیم؟» بعد اتفاقاتی در تاریخ معاصر ما رخ داد. یکی تأسیس دارالفنون در ۱۲۶۸، فعلاً در این مورد هم که در دارالفنون علم تاریخ تدریس می‌شد یا نه، بحث نمی‌کنیم. ولی تردیدی وجود ندارد که از همان ابتدا، مؤسسان دارالفنون به تاریخ توجه ویژه داشتند. ابتدا در ذیل جغرافیا و تاریخ نظامی و بعدها به صورت مستقل که باید محصلان این مدرسه هفته‌ای شش واحد تاریخ می‌خواندند. تأسیس دارالفنون تفکرات جدید را در مورد علوم مختلف و به‌ویژه تاریخ وارد جامعه‌ی ما کرد. اتفاق دیگر در سال ۱۳۱۵ رخ داد که تأسیس انجمن معارف است. اتفاق سوم دو سال بعد در سال ۱۳۱۷ رخ داد که تأسیس مدرسه‌ی سیاسی است. حتی می‌توان تأثیر مدرسه سیاسی را در رشد علم تاریخ، بیش از دارالفنون دانست. من مشروطه را از نظر اثرگذاری بر تاریخنگاری بعد از این اتفاقات می‌دانم. یعنی تحول موضوعی، تحول معرفتی، تحول منابع و دیگر تحولات در تاریخنگاری، با تأسیس این نهادها آغاز شد. مشروطه به نظر من نقش مقوم دارد. بعد از این اتفاقات تاریخ‌نگارانی ظهور می‌کنند که دیدگاه متفاوتی با گذشتگان دارند. آینه‌ی سکندری نوشته می‌شود که هویت‌محور است، اعتمادالسلطنه تأثیر در تحول منابع تاریخی دارد و سکه را برای نخستین بار در عداد منابع تاریخی مورد استفاده قرار می‌دهد. در ادامه، با تولیداتی مواجه می‌شویم که متأثر از تحولات سیاسی، اجتماعی، اندیشه‌ای و اقتصادی به‌وجود آمده‌اند. این تولیدات مختلف هر کدام می‌توانند نمایندگی جریان‌های مختلف تاریخنگاری معاصر را داشته باشند ولی قطعاً پارادایم جدید ایجاد نکرده‌اند. می‌توان از این جریان‌های مختلف در قالب عناوینی مانند ایران‌گرایان، غرب‌گرایان، دین‌گرایان، علم‌گرایان،

دکتر ملائی:

اصلاحات سرآغاز درگیر شدن عملی ما با غرب و وجه مدرنیزاسیون آن است. بعد نظری آن را نیز روشنفکران ما به پیش می‌برند

این تغییرات و آثار که برشمردیم، به صورت میراثی باقی ماند تا به مشروطیت رسیدیم. مشروطیت سرآغاز تاریخ جدید ما به معنای درگیر شدن همه‌جانبه‌ی ما با تمدن اروپایی است. شاخصه‌ی اروپایی ورود ملت به تاریخ‌نگاری، از دوره‌ی مشروطیت وارد تاریخ‌نگاری ما هم شد. اولین بار این مسأله در تاریخ‌بیداری ایرانیان کتاب **ناظم‌الاسلام کرمانی** دیده می‌شود. ناظم‌الاسلام در این زمینه کاملاً پیش‌تاز است. وی خود متأثر از همشهری‌اش میرزا آقاخان کرمانی است. موضوعات کتاب او کاملاً جدید است و در کتاب خود به شرح احوال پادشاهان نمی‌پردازد. در مورد میرزا رضای کرمانی، قاتل ناصرالدین شاه، بیش از خود ناصرالدین شاه مطلب می‌نویسد. موضوعات و شخصیت‌هایی که ناظم‌الاسلام مورد توجه قرار می‌دهد، نشانگر این است که ما وارد تحولات فکری شده‌ایم و این تحول به عنوان میراث در اختیار مورخان بعدی از جمله کسروی قرار می‌گیرد. این تغییراتی و تحولات ادامه پیدا می‌کند و در دوره‌ی رضاشاه، باستان‌گرایی و ایران‌گرایی مطرح می‌شود. در همین دوره مورخان مانند عباس اقبال ظهور می‌کنند. وی مشابهت زیادی به اعتمادالسلطنه دارد و به تاریخ و جغرافیا هم‌زمان می‌پردازد. اما این که چرا پارادایم جدید در ایران به وجود نیامد و ما مبدع نداریم، به این دلیل است که ما هم‌چنان تا امروز در مرحله‌ی گذار هستیم. از جامعه‌ی سنتی پیشین گسسته‌ایم و در حال مواجهه و هضم شدن در تمدن جدید هستیم. این تاریخ‌نگاری برآیند تغییرات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و فکری ماست. هم‌چنان که ما در حوزه‌های اقتصادی و صنعتی بحث نوسازی را داریم و با مشکلات و چالش‌ها و موانع زیادی روبه‌رو هستیم، در تاریخ‌نگاری هم این وضعیت را داریم. همه‌ی کسانی که تاریخ‌نگاری جدید را در ایران شروع کردند، به‌مثابه همان اصلاح‌گرانی بودند که در سیستم حکومتی قاجار و جامعه‌ی ما می‌خواستند تغییر ایجاد کنند. همه‌ی این‌ها به سهم خود، در تاریخ‌نگاری جدید نقش داشتند و از این جهت است که ما نمی‌توانیم یک نفر را مبدع بدانیم و یا به عنوان بنیان‌گذار یک پارادایم جدید از او سخن بگوییم. هریک از این‌ها اجزایی از تاریخ‌نگاری جدید را پدید آوردند و در آثار خود لحاظ کردند. من هم معتقدم که هنوز وضعیت آشفستگی و بی‌ثباتی بر تاریخ‌نگاری ما حاکم است، که امیدوارم به یک ثبات برسد.

کتاب ماه: در دور آخر بحث از اساتید گرامی خواهش می‌کنیم مطالب خود را جمع‌بندی کنند. هر سه بزرگوار اشاره کردند که در حال حاضر ما با وضعیتی آشفته در تاریخ‌نگاری روبه‌رو هستیم. منظور ما این

بااهمیتند، نشان‌دهنده‌ی آن چیزی هستند که در غرب گذشته و حاوی نوعی تاریخ‌نگاری هستند. این تغییرات در جامعه‌ی ایران با انجام اصلاحات آغاز می‌شود. اصلاحات سرآغاز درگیر شدن عملی ما با غرب و وجه مدرنیزاسیون آن است. بعد نظری آن را نیز روشنفکران ما به پیش می‌برند. بنابراین، از این زمان، ما هم با بعد نظری و هم با بعد عملی تمدن جدید درگیر می‌شویم. همه‌ی این موارد روی اندیشه‌ی تاریخی و عمل ما و نیز بر تاریخ‌نگاری ما تأثیر می‌گذارد. یکی از این تغییرات تأسیس مؤسسات جدید در ایران است. از جمله دارالانطباعه که اعتمادالسلطنه مسؤل آن بود و کارهای تاریخی و جغرافیایی فراوان انجام می‌دهد. اعتمادالسلطنه خود در فرانسه تاریخ و جغرافیا خوانده بود و سعی داشت همان سبک‌ها را در ایران پیاده سازد. بعد مدارس جدید مانند دارالفنون در ایران ایجاد می‌شود. در دارالفنون شخصی به نام یاشار کتابی در مورد تاریخ و انقلاب فرانسه می‌نویسد و آن را به سبکی جدید ارائه می‌دهد. بعد جریان‌ی در تاریخ قاجاریه داریم به نام نهضت مدرسه‌سازی. در این مدرسه‌های جدید نیاز به منابع درسی بود که نوشتن این منابع و کتاب‌ها و تغییرات آن‌ها با توجه به مسائل اجتماعی و تغییرات اجتماعی صورت می‌گرفت. منابع درسی مدرسه‌ها محملی بودند برای نگرش جدید به تاریخ. روشنفکران ما نیز برخی به تاریخ توجه داشتند و آن را نقد می‌کردند. نوشتن سفرنامه‌ها و ترجمه‌ی آثار اروپایی، تغییرات مهمی در جامعه‌ی ما به وجود آورد. مطبوعات نیز نقش مهمی داشتند، چرا که همان‌طور که دکتر رحمانیان گفتند، بخش زیادی از مطبوعات به نقل تاریخ و تحولات کشورهای دیگر می‌گذشت و شناخت هرچند ناقصی از تغییراتی که در اروپا رخ داده بود، در ایران ایجاد می‌کرد. همه‌ی این‌ها به نظر من با راه‌اندازی مجله **کاوه** است که به سمت تاریخ‌نگاری علمی سوق پیدا می‌کند. مقالاتی که در مجله‌ی **کاوه** دیده می‌شود، با روزنامه‌های قبلی کاملاً متفاوت است. این مقالات دارای منبع و ارجاعات و استنادات است، و به طور منظم به مسائل و موضوعاتی می‌پردازد که مسائل مهم روز اروپا هستند. این روش بعدها در مجله‌ی **آینده** دیده می‌شود و بحث هویت ملی مطرح می‌شود. بعد مجله‌ی ایران‌شهر و بعد مجله‌ی کسروی در دوره‌ی رضاشاه است.

در کنار این‌ها، ما شاهد ظهور و رشد نسلی از مورخین قاجاری هستیم که شاهزادگان هستند. شاهزادگان مستقلی که درون سیستم قاجار رشد کردند؛ ولی به خاطر استطاعت مالی و فراغتی که برای اندیشیدن داشتند، به تاریخ‌نگاری روی آوردند و آثار خوبی هم خلق کردند. مثل **عباس میرزا**، **فرهاد میرزا** و از همه معروف‌تر **جلال‌الدین میرزا**. مجموعه‌ی

**من معتقدم تاریخ‌نگاری سنتی کماکان ادامه‌ی حیات دارد،
اشکال مختلف تاریخ‌نگاری جدید هم وارد این جامعه شده است،
ولی به نظر می‌رسد دیالوگی هم بین این‌ها اتفاق نمی‌افتد.
هرکدام با پیروی از سرمشق‌هایشان راه خود را می‌روند**

ظاهراً شما مانند من معتقدید که می‌توان از ظهور پارادایم‌هایی در تاریخ‌نگاری صدساله‌ی اخیر ایران سخن گفت.

کتاب ماه: بله می‌توان از گسست سخن گفت و حتی نقطه‌ی عزیمت به سوی سرمشق‌های دیگر را هم دید.

دکتر رحمانیان: ولی دوستان بزرگوار معتقدند که اصلاً از پارادایم نمی‌توانیم صحبت کنیم.

دکتر حضرتی: پس لطفاً شما این پارادایم‌ها را معرفی کنید.

دکتر رحمانیان: یک جا از یک گسست و یک انقلاب در تاریخ‌نگاری یا هر علم دیگری سخن می‌گوییم و می‌خواهیم بگوییم آن پارادایم سنتی و مسلط برافتاد و یک پارادایم جدید جایگزین آن شد؛ درواقع اینجا بحث ما عمدتاً ناظر به همان چارچوب ذهنی است که تمام عناصر سازنده‌ی آن باید پدید بیایند و پارادایم مسلط را بسازند. یعنی شگردها عوض می‌شود، روش‌ها عوض می‌شود، قواعد و اهداف و حتی جهت تحقیق تغییر می‌کند. این یک نوع پارادایم است. جای دیگر می‌توان گفت که درون علم متعارف، سرمشق‌ها و الگوهای پدید می‌آید، یعنی بحران ایجاد نمی‌شود، بنابراین انقلابی هم در حوزه‌ی برون تخصصی صورت نمی‌گیرد، ولی در حوزه‌ی خود اهل تخصص این اتفاق می‌افتد. درواقع اینجا منظور پیدایش سرمشق‌ها و الگوهای جدیدی است که دانشمندان بعدی آن حوزه‌ی تخصصی بر آن تمرکز می‌کنند و بر اساس آن الگو، شروع به نوشتن می‌کنند. من هم اعتقاد دارم که ما در دوره‌ی گذار هستیم و این اعتقاد را هم دارم که این دوره‌ی گذار ما دوره‌ی بحرانی است. یعنی ما از چیزهایی کنده می‌شویم و می‌خواهیم به چیزهایی برسیم. اما در این دوره‌های گذار که بحران‌ها مشخصات آن هستند، و اگر بحران‌ها شدید شوند، احتمالاً می‌خواهند پارادایم‌های سنتی را براندازند و پارادایم‌های جدیدی را جایگزین آن کنند، امکان پیدایش سرمشق و الگو هست. یعنی الگوهای جدیدی پدید بیایند و درون مجموعه‌ی متخصص علمی مورد وفاق قرار بگیرند. از این نوع الگوها یکی کسروی است، یکی عباس اقبال است. به گمان من برخی آثار اقبال مانند خاندان نوبختی، و بعضی کارهای او مانند تأسیس مجله‌ی تخصصی تاریخی یادگار با بیش و روش و جهتی که او معین می‌کند، یک نوع الگو و سرمشق است.

نیست که راهکار و نسخه‌ی مشخص برای تاریخ‌نگاری ارائه کنیم، ولی جمع‌بندی و دیدگاه‌های خود را در این باره بفرمایید. به نظر من یک آنارشوسیت معرفتی وجود دارد. به نظر می‌آید همه‌ی نحله‌های تاریخ‌نگاری که به آن‌ها اشاره شد، هم‌زمان با هم حیات دارند.

دکتر حضرتی: آیا شما به وجود پارادایم‌های مختلف معتقدید؟ اگر چنین باشد دیگر آنارشوسیم نیست.

کتاب ماه: من معتقدم تاریخ‌نگاری سنتی کماکان ادامه‌ی حیات دارد، اشکال مختلف تاریخ‌نگاری جدید هم وارد این جامعه شده است، ولی به نظر می‌رسد دیالوگی هم بین این‌ها اتفاق نمی‌افتد. هرکدام با پیروی از سرمشق‌هایشان راه خود را می‌روند.

دکتر حضرتی: اگر ما پارادایم‌های مختلف داشته باشیم، می‌شود جامعه‌ی غربی و دیگر آنارشوسیم محسوب نمی‌شود.

کتاب ماه: نه. نحله‌هایی هستند که بین آنها هارمونی هم وجود ندارد. گرچه توقع هارمونی هم نمی‌توان داشت. ولی به نظر می‌آید هرکدام ساز خود را می‌زنند و راه خود را می‌روند. مثلاً به حوزه‌های علمیه توجه کنید. تاریخی که در آنجا نوشته می‌شود و گفته می‌شود، با تاریخ‌نگاری جدید خیلی تفاوت و فاصله دارد. یا تاریخ‌نگاری اولتراچپ‌ها. همه هم حیات دارند و هیچ یک هم بر جامعه مسلط نیستند. اگر بخواهیم از این وضعیت خارج شویم، چه باید کرد؟

دکتر حضرتی: این سؤال شما خود بحث یک میزگرد دیگر با عنوان آسیب‌شناسی تاریخ‌نگاری معاصر می‌تواند باشد.

کتاب ماه: البته بحثی کوتاه در این زمینه می‌تواند جمع‌بندی این نشست باشد.

دکتر رحمانیان: در همین بحث‌های مربوط به پارادایم و انتقاداتی که به کوهن وارد شده است و در بحث‌های قیاس‌ناپذیری، تفاوت چارچوب‌های ذهنی، نبود زبان مستقل از تجربه، گفته شده است که هیچ‌کس به تنهایی نخواهد توانست منظور خود را بیان کند. یعنی همیشه در این گفت‌وگوها جاهایی خواهد بود که محل نزاع و سوءتفاهم و برداشت‌هایی است که شاید از مراد اصلی گوینده هم فاصله بگیرد.

دکتر حضرتی:

طبیعی است که تاریخ مردم مورد توجه قرار گیرد. این امر محصول تغییراتی است که در جامعه‌ی انسانی رخ داده است. ولی در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری ما همان سبک و سیاق پیشین به کار می‌رود

دکتر حضرتی: به نظر شما این ویژگی‌ها صرفاً متعلق به تاریخ‌نگاری مدرن است؟

دکتر رحمانیان: بله. با طبری خیلی فاصله دارد.

دکتر حضرتی: اگر چنین باشد، پس یعقوبی هم تاریخ‌نگار مدرن است. چون برای اولین بار جغرافیا و تحقیق میدانی را وارد تاریخ کرد.

دکتر رحمانیان: نه. یکی از سرمشق‌های دیگر، که من خود در برخی وجوه از او سرمشق گرفته‌ام و برخی به طور کامل از او الگو می‌گیرند، فریدون آدمیت است. یا خانم هما ناطق که کاملاً از سبک آدمیت پیروی می‌کند. حسن پیرنیا نیز چنین است. او با نوشتن تاریخ باستان یک سرمشق ایجاد کرد. یا باستانی پاریزی.

دکتر حضرتی: آقای دکتر رحمانیان ما در نمونه‌ها و مصادیقی که شما نام می‌برید که هر کدام ویژگی‌ها، برتری‌ها و مزیت‌هایی دارند، اختلاف نظر نداریم. به نظر من این‌ها تاریخ‌نگاران مرجعی هستند که عده‌ای از ایشان تأثیر پذیرفته‌اند. اگر هر کدام از این‌ها را مبدع یک پارادایم بدانیم، به نظر من مبحث پارادایم را مثله‌وار دیده‌ایم.

کتاب ماه: شاید بتوان از آن‌ها به عنوان نمادهای تغییر پارادایم تعبیر کرد.

دکتر حضرتی: نه چنین نیست. دکتر رحمانیان آدمیت را سرمشق می‌دانند و دارای پیرو. که البته من در پیرو داشتنش تردید دارم. سرمشق بودن یعنی چی؟ یعنی این که سبک جدیدی با مزیت‌های و برتری‌هایی نسبت به معاصران و پیشینیانشان دارند؟

دکتر رحمانیان: و علاوه بر این ادامه‌ی طبری نیستند. شما می‌گویید، تاریخ‌نگاری ما ادامه‌ی طبری است، ولی به نظر من چنین نیست.

دکتر حضرتی: من هم این افراد را ادامه‌ی طبری نمی‌دانم و قبل از آن حتی مسعودی و ابن خلدون هم ادامه‌ی طبری نیستند. ولی این موارد تبدیل به پارادایم نشده و پارادایم طبری همچنان سلطه‌ی خود را حفظ کرده است. آدمیت نقطه عطف در تاریخ‌نگاری معاصر ما است ولی یک پارادایم جدید نیست. من با مصادیق مشکل ندارم. ولی این

که می‌گویید مشروطه آغاز یک پارادایم جدید در تاریخ‌نگاری ما است و برای این تاریخ‌نگاری مبدع و مؤسس معرفی می‌کنید، من با این مشکل دارم.

دکتر رحمانیان: ظاهراً مشکل ما همچنان بر سر تعریف پارادایم است. پارادایم به معنای چارچوب ذهنی مسلط است که عناصر روش و قواعد و بینش و هدف تحقیق در آن جای می‌گیرد. منظور ما از پارادایم صرفاً این نیست که یک سرمشق و الگو باشد. پارادایم را می‌توان به پارادایم‌های کلی و بزرگ و پارادایم‌های کوچک و جزئی تقسیم کرد و می‌توان گفت در دل یک پارادایم بزرگ پارادایم‌های کوچک و جزئی دیگری شکل می‌گیرند. این یک معناست. شما می‌گویید طبری تداوم پیدا کرده و هنوز هم مسلط است، در حالی که بسیاری از تاریخ‌نگاران معاصر ما از علوم دیگر مانند روان‌شناسی، زبان‌شناسی، باستان‌شناسی و... در تاریخ‌نگاری خود استفاده می‌کنند. بفرمایید اگر همه‌ی این‌ها ادامه‌ی طبری هستند، آن چارچوب‌های ذهنی و قواعد و روش‌ها و بینش‌ها و اهداف و موضوعات در تاریخ‌نگاری جدید کجا قرار می‌گیرد؟

دکتر حضرتی: من از مصادیق می‌گذرم و طور دیگری منظورم را بیان می‌کنم. ما در دوره‌ی جدید حوزه‌ای به نام تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی داریم. محصولاتی هم که در این حوزه تولید شده است، پیش روی ماست؛ همه‌ی ما هم به نوعی با این تاریخ‌نگاری درگیر هستیم. چیزی که به عنوان محصول تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی می‌بینیم، به چه نزدیک است؟ آیا سبک و پارادایم جدید است؟ من می‌توانم بگویم تولیدات ما در این حوزه مبتنی بر همان سبک طبری و یعقوبی است، حتی از نوع نازل آن. در غرب و در دنیا تحولاتی رخ داده است و مردم و جامعه اهمیت پیدا کرده‌اند. طبیعی است که تاریخ مردم مورد توجه قرار گیرد. این امر محصول تغییراتی است که در جامعه‌ی انسانی رخ داده است. ولی در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری ما همان سبک و سیاق پیشین به کار می‌رود. آیا می‌توانیم ادعا کنیم که مثلاً ما در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی سبک ابن خلدون را در پیش گرفته‌ایم؟ ما در این حوزه‌ها همچنان قالب توصیفی و کلامی داریم و حتی گاه همان وجه سیاسی بر تاریخ‌نگاری ما غالب است. ولی در اروپا، چنین نیست. اینجا هم اتفاقاتی در حال رخ دادن است، ولی هنوز به تعیین نرسیده است. ما هنوز نگاهمان و الگوهایمان به بیرونی‌هاست و خود به سبک و پارادایم نرسیده‌ایم. اینجا تاریخ روحانیت و نهضت امام خمینی (ره) را هم که

به نام تجدد درون‌زا و تجدد برون‌زا. در اینجا به این که چرا تجدد درون‌زا در جامعه‌ی ما رخ نداده است، کاری نداریم. از نظر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری، وقتی از سرمشق صحبت می‌کنم، منظورم سرمشق درون‌زا نیست. بر اثر برخورد با غرب، عده‌ای پارادایم‌های مسلط بر جامعه‌ی غربی را آموخته‌اند و وارد کرده‌اند. البته نه همه‌ی تاریخ‌نگاران چنین کرده‌اند و نه یک پارادایم به طور کامل وارد شده است. به عبارت بهتر، فریدون آدمیت، در واقع، از پارادایم متدیستی یا پوزیتیویستی مسلط در غرب یا هر پارادایم دیگر الگو گرفته است، و الگویی در ایران ایجاد کرده است. بنابراین، منظور من هم این نیست که تاریخ‌نگاران وطنی خود پارادایم ایجاد کرده‌اند، منظور این است که از پارادایم‌های بیرونی تأثیر پذیرفته‌اند و این تأثیر روزبه‌روز بیشتر می‌شود.

به نظر من برای این که بتوانیم از این وضعیت خارج شویم و پارادایم درون‌زا ایجاد کنیم و از مصرف‌کنندگی گفتمان‌ها و پارادایم‌های غرب به‌درآییم و بتوانیم متناسب با جامعه‌ی خودمان تاریخ‌نگاری پدید آوریم و رشد دهیم، یکی از راه‌ها و اقدامات اساسی همان تفاهم و توافق اهل تاریخ است که دکتر ملائی فرمودند. همین نشست خود گامی در این مسیر است.

شکی در این نیست که تاریخ‌نگاری معاصر ما ضعیف و آشفته و سطحی‌نگر است. سیستم آموزشی ما به شدت دچار ضعف است و ما هنوز در دوران گذار هستیم. و منظور من از نام بردن الگوهای مانند عباس اقبال و آدمیت و دیگران متناظر با اعتقاد به دوران گذار نیست.

دکتر ملائی: هر کدام از این افراد که نام بردید عناصری از تاریخ‌نگاری جدید دارند که باید یک جا جمع شوند یا به توافق برسند.

دکتر حضرتی: به نظر من هم نگرش‌ها باید عوض شود. نظام آموزشی تاریخ تغییر کند و به خودآگاهی برسیم. این که کسی مثل آدمیت، بدون این که تحصیلات آکادمیک تاریخ داشته باشد، برای اهل تاریخ دانشگاهی نقطه‌ی عطف و مرجع می‌شود، نشان‌دهنده‌ی این است که ما در نظام آموزشی خود بحران و ضعف داریم. قطعاً خودآگاهی اهل تاریخ به مسائل و مشکلات تاریخ‌نگاری یک مسأله اساسی است. ما هنوز به این خودآگاهی نرسیده‌ایم.

کتاب ماه: از حوصله و فرصتی که در اختیار ما گذارید، متشکریم. بحث امروز ما در شمار مسائل زنده و البته پدیده‌ای است که پرداختن به آن به چندین نشست نیاز دارد. در نشست حاضر، دوستان در مورد وقوع تغییر در بینش و روش تاریخ‌نگاری در ایران معاصر اتفاق نظر داشتند؛ اما در مورد عمق و دامنه‌ی آن دیدگاه‌ها یکسان نبود. البته این نشست مدخلی است بر این مباحث و تداوم آن در هر فرصتی، حتماً برای تاریخ و تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاران این سرزمین و اهل آن مفید و اثربخش است. در آخرین نکته‌ای که حاضران نشست امروز به آن اشاره کردند، اگر مسأله‌ی همه‌ی ما باشد، امروز به نتیجه‌ای بزرگ رسیده‌ایم و آن هم این که ضروری است مورخان ایرانی در گفت‌و‌گو و مباحثه‌ی مداوم چارچوب و وجوه تاریخ‌نگاری بومی ایران را تبیین کنند.

دکتر حضرتی: قطعاً خودآگاهی اهل تاریخ به مسائل و مشکلات تاریخ‌نگاری یک مسأله اساسی است. ما هنوز به این خودآگاهی نرسیده‌ایم.

می‌نویسیم، از لحاظ سبک هیچ تفاوتی با تاریخ‌نگاری توصیفی ندارد مگر این که از نوع نازل آن باشد.

دکتر ملائی: من سخن پایانی خود را بگویم. مقوله‌ی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی به نظر من متفاوت است. سیر تحولات و تغییرات در انقلاب اسلامی، به سمت تبدیل شدن به یک پارادایم پیش می‌رود و عناصر بیشتری را درون خود دارد. به طور مثال مطالعات تئوریک در حوزه‌ی انقلاب اسلامی وجود دارد، اگرچه هنوز در جامعه‌ی ما به عنوان تاریخ‌نگاری شناخته نشده‌اند. کارهایی که اکنون در دانشگاه‌های ما انجام می‌شود، نشانه‌هایی از این تغییرات است. من منکر وجود و شکل‌گیری پارادایم جدید نیستیم ولی به نظر من این پارادایم در حال شکل‌گیری است. برای این که این پارادایم تعین تاریخی پیدا کند، باید یک کار جمعی کرد و همان‌طور که کوهن می‌گوید، علما با هم به یک جمع‌بندی مشترک برسند. این امر هم با گسترش مباحثی مانند فلسفه‌ی علم تاریخ، روش‌شناسی علم تاریخ و یا معرفت‌شناسی تاریخی میسر است. در دانشگاه‌های ما هر روز گرایش‌های جدید در رشته‌ی تاریخ ایجاد می‌شود؛ ولی متأسفانه به این مباحث نظری پرداخته نمی‌شود. همه‌ی صاحب‌نظران باید در این معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تاریخی بحث کنند و همه‌ی آنچه دستاورد گذشتگان ما تا امروز است نقد و ارزیابی شود و کاستی‌ها و نواقص آن شناسایی شود، تا راه برون‌رفت از این بحران را پیدا کنیم. اگر به یک پارادایم جدید رسیدیم، می‌توانیم نمایندگان آن را در دوران قاجار بشناسیم و مثلاً بگوییم دنباله‌رو این سبک هستیم. اینجاست که می‌توان به دنبال یک مبدع و بنیان‌گذار در دوره‌ی قاجار، مشروطه و یا متأخر گشت. اهالی تاریخ باید به فکر راه‌اندازی این رشته‌ی جدید معرفت‌شناسی باشند تا متولی پیگیری چنین بحث‌هایی باشد و مسائل مختلف از نقد تاریخی تا روش تحقیق در تاریخ و فلسفه‌ی تاریخ و دیگر موارد مشابه و مرتبط را بررسی و ارزیابی کند و به راهکار جدید برسد.

دکتر رحمانیان: من وقتی می‌گویم کسروی یا آدمیت یا عباس اقبال به معنای پارادایمی کلمه، الگو و سرمشق هستند، منظورم این نیست که این‌ها از درون تاریخ ما و از طریق ایجاد گسست در تاریخ‌نگاری ما بنا به علل درونی، پدید آمده باشند. بلکه این موارد در رویارویی با غرب به وجود آمده‌اند. در مورد کشورهایی مثل ایران اصطلاحی هست